

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و ششم ۹۸ / ۱۰ / ۲۹

موضوع: بررسی ادله مشروعیت سنت (۲) - معجزه جوابهای نقضی در مناظره!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

يك روزی منزل حاج آقای «شبییری» بودیم، خدا بیامرزد آقای «آذری قمی» هم آن جا بود و جمله ای گفت که اصلا یادم نمی رود، به من گفت: "آقای «قزوینی»! الان وقت کار کردن شما است؛ الان من می خواهم کار کنم، کمرم درد می کند، پایم درد می کند، ناراحتی معده دارم، ناراحتی پروستات دارم."

"اصلا نمی توانم کار کنم. روی صندلی می نشینم نمی توانم، می خواهم بخوابم، خوابم نمی برد؛ دیگر از حیّز استفاده کردن از عمرمان افتادیم، تا به وضع ما گرفتار نشدید کار کنید."

لذا آن عزیزانی که صحت بدن دارند، قدر صحت بدن را بدانند، چون این سلامتی و صحت همیشه برای ما نیست به قولی:

(وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ)

هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه اش می کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می گردانیم)؛ آیا اندیشه نمی کنند!؟

سوره یس (۳۶): آیه ۶۸

لذا امام سجاد (سلام الله عليه) می فرماید: خدایا اول چیزی که از ما می گیری، نفس ما و جان ما است؛ یعنی واقعا خیلی سخت است.

یکی از شاگردان:

حضرت امیرالمؤمنین هم دارد:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوْلَ كَرِيمَةٍ تَنْزِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي وَ أَوْلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعْمِكَ عِنْدِي»

نهج البلاغة (للصبي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۳۳۲

پاسخ:

بله، خیلی سخت است، بعضی ها مریض می شوند روی تخت می افتند، نمی توانند تکان بخورند. باید برای حتی کارهای شخصی شان از دیگران کمک بگیرند و افراد خیلی خجالت می کشند که دیگران برای تمیز کردن و این قبیل کارهایشان بیایند انجام دهند؛ خیلی سخت است به خدا عالم پناه می بریم.

پرسش:

روایتی از امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) است که فرمود:

«اول من جره الناس علينا سعد فتح بابا ولجه غيره وأضرم نارا لهبها عليه وضوءها لأعدائه»

ما همه مشکلات را از ابوبکر و عمر می دانیم ولی ظاهراً «سعد ابن عباد» اولین کسی بود که باعث شد آن ها

این کارها را بکنند!!

پاسخ:

در رابطه با وضعیت «سعد ابن عباد» نمی‌دانیم! یعنی هنوز برای من خیلی واضح و روشن نیست؛ ایشان با آن سوابق‌شان در «سقیفه» رفت و این بساط را درست کرد. يك روايتی را قبلا خدمت دوستان گفتم اگر يادتان باشد. پسرش يك روزی نشسته بود، پدرش يك روايتی در خلافت حضرت امير نقل کرد، گفت: بابا این روايت را شنیده بودی در «سقیفه» رفتی و خودت را برای خلافت کاندید کردی؟

گفت: بله، گفت: بعد از این يك کلمه با تو حرف نمی‌زنم، با پدرش قهر کرد و تا آخر عمر، با او حرف نزد. این‌ها را آدم نمی‌داند چه است.

نداند به جز ذات پروردگار * * که فردا چه بازی کند روزگار

این نفس خیلی سرکش است، شما ببینید چقدر ما در روايات داریم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۲، ص ۵۶۲، بَابُ الدُّعَاءِ لِلْكَرْبِ وَ الْهَمِّ وَ الْحُزْنِ وَ الْخَوْفِ، ح ۱۹

«وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۳، ص ۴۲۲، بَابُ تَهْيِئَةِ الْإِمَامِ لِلْجُمُعَةِ وَ خُطْبَتِهِ وَ الْإِنصَاتِ، ح ۶

این نفس، همان است که فرمود:

«أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۶۷، ص ۶۴، باب ۴۵، ح ۱

شما ببینید در «مُعَوِّذَتَيْنِ» در:

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)

بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح

سوره فلق (۱۱۳): آیه ۱

از همه شرورات می‌گوید:

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)

فقط يك رب!

(مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ)

از شر تمام آنچه آفریده است؛

(وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ)

و از شر هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می‌شود؛

(وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ)

و از شر آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند (و هر تصمیمی را سست می‌کنند)؛

(وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ)

و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد!

سوره فلق (۱۱۳): آیات ۲ تا ۵

ولی وقتی می‌آید به نفس می‌رسد:

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ)

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم

(مَلِكِ النَّاسِ)

به مالک و حاکم مردم

(إِلَهِ النَّاسِ)

(مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ)

از شر وسوسه‌گر پنهانکار

(الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ)

که در درون سینه انسانها وسوسه می‌کند،

(مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ)

خواه از جن باشد یا از انسان!

سوره ناس (۱۱۴): آیه ۱ تا ۶

ولذا یکی از بهترین دعاهایمان، اگر خدا توفیق داد و يك گریه‌ای کردیم، حالا به خاطر اهل بیت و یا به خاطر گناهانمان، در روایت داریم که چشمانت اشک آلود شد، فرصت را غنیمت بشمار که وقت اجابت دعا است.

«إِذَا إِشْعَرَّ جِلْدُكَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاكَ وَ وَجَلَ قَلْبُكَ فَذُونِكَ ذُونُكَ فَقَدْ قُصِدَ قَصْدُكَ»

چون تنت لرزید، و اشکت روان شد، و دلت ترسید ، به رحمت حق امیدورا باش که تیرت به هدف رسیده. (یعنی دعایش مستجاب میشود).

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۸

در دعای «ام داود» یا در جای دیگر داریم: تلاش کنید يك قطره اشک و یا چشم تان اشک آلود بشود که این نشانه اجابت دعا است. انسان در دعاها «دعای کمیل و...» وقتی آدم احساس می کند چشمش دارد اشک آلود می شود، اینها رحمت الهی است که نشانگر اجابت دعا است. دیگر در آن بهترین حالات ما باید تلاش کنیم و از خدا بخواهیم ما را از شر نفس مان حفظ کند.

مخصوصا برای ما طلبه‌ها، شیطان‌های خیلی قدرتمندی را مأمور کرده‌اند که بتواند يك توجیهات دروغ و شرعی برای ما درست کند:

(وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)

با اینحال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند!

سوره کهف (۱۸): آیه ۱۰۴

می گویند مرحوم «شیخ انصاری» و یا یکی دیگر از بزرگان گفته: هرکس از من غیبت کند من می بخشم؛ ولی اگر طلبه از من غیبت کند نمی بخشم. گفتند چرا؟ گفت: دیگران غیبت می کنند يك گناه می کنند استغفار می کنند؛ ولی طلبه اول کفر آدم را ثابت می کند، انسان را واجب الغیبه می کند، بعد قربة الی الله هم غیبت می کند!!

پرسش:

فرمودید اگر سه تا روایت ضعیف هم باشد یعنی در حد استفاضه باشد در فقه کاربرد دارد. حالا سؤال این است که اینگونه روایات مستفیض در کلام و عقاید هم کاربرد دارد؟!

پاسخ:

در مسائل تاریخی ما هیچ مسئله ای نداریم، در مباحث اعتقادی، يك مرتبه مسئله اعتقادی مربوط به توحید و... است اینها در کلیات اعتقادات توحیدی، نبوت یا در اصل امامت، قطعا ما ادله قطعی می خواهیم، به تعبیر «آخوند» در آنجا روایت قطعی ای که مثل متواتر و یا قریب به متواتر باشد لازم است.

اما در فروع، مثلا اسامی ائمه آمده و یا نیامده، اینجا نیاز نیست سراغ متواتر برویم، یا مثلا اصل سؤال نکیر و منکر در قبر، این از معتقدات است؛ ولی کیفیت و این که چه سوال می خواهند بکنند، از چه سوال می خواهند بکنند، این را با دو سه تا روایت ضعیف هم می شود به دست آورد.

در اصول و پایه‌ها، ما باید ادله قطعی داشته باشیم. ولی در فروعات هیچ اشکالی ندارد که ما بتوانیم به مستفیض هم استناد کنیم. اهل سنت که می‌گویند اصلاً به روایت ضعیف در غیر محرمات و واجبات می‌شود استناد کرد. آن‌ها اعتقادات، واجبات و محرمات را استثناء کرده‌اند. این‌ها امامت را هم از فروعات می‌دانند، لذا در امامت و در فضائل و... می‌گویند هیچ اشکالی ندارد که ما به روایات ضعیف هم بتوانیم عمل کنیم.

انسان وقتی از اهل بیت جدا می‌شود نتیجه‌اش گمراهی می‌شود، شما ببینید همان حدیث «ثقلین» را عرض کردم در چندین جا پیغمبر حدیث ثقلین را مطرح کرده است. نه يك جا و نه دو جا بلکه در چندین جا!

متأسفانه، متأسفانه، این نفس نگذاشت مردم مسیری را که پیغمبر معین کرده بود طی کنند؛ من بارها گفتم اختلاف اساسی ما با اهل سنت بحث امامت نیست، بحث عصمت نیست، بحث مهدویت نیست، بحث اساسی ما، بحث «صحابه» است.

این‌ها آورده‌اند يك قداستی و يك هاله‌ای از نور، اطراف صحابه کشیده‌اند و برای این‌ها فوق عصمت قائل شده‌اند. لذا آن‌چه که از طرف آن‌ها می‌آید، این‌ها را به عنوان وحی مُنَزَّل تلقی می‌کنند. مشکل اصلی این‌جا است!

اگر ما در بحث‌هایمان بتوانیم قداست صحابه را از این‌ها بگیریم و بگوییم صحابه هم کسائر الناس هستند، صحابه پیامبر هم مثل صحابه ائمه (علیهم السلام) هستند، «وفیهم عدول و غیر عدول نعمل بروایات عدول و لا نعمل بروایات غیر عدول»؛ اگر ما بتوانیم این را جلو ببریم خوب است.

الان هم من احساس می‌کنم در میان تحصیل کرده‌های اهل سنت، جوان‌ها و روشنفکرها زمینه خوبی برای پذیرش است؛ دیگر آن تعصبات تندی که پدران، مادران و اجدادشان داشتند در عصر حاضر نیست؛ ولی يك مقداری کم کاری برای ما است. برای این‌که خوب این مسائل را به گوش این‌ها نمی‌رسانیم. اگر این‌ها را خوب به گوش این‌ها برسانیم قضیه فرق می‌کند. من معتقدم بیداری که الان در میان اهل سنت مخصوصاً جوان‌ها

آمده، شاید در تاریخ بی نظیر است؛ من بارها بوده در «مکه» با جوان‌های وهابی که این‌ها در چهارچوب خاصی بالا آمده‌اند بحث می‌کردیم، این‌ها می‌آمدند من در کامپیوتر مطلبی را نشان می‌دادم، می‌گفتند: ما تأسف می‌خوریم که این همه تراش به ما رسیده و ما از این‌ها اطلاع نداریم!

یا خیلی وقت‌ها با علمای سنی داخل کشورمان باهم بحث می‌کنیم می‌گویند: "این مطلب تا به حال به گوش ما نخورده است؛ یعنی نه خودمان دیدیم و نه اساتیدمان گفتند." همان‌طور که ما یک دوره «کافی» را در عمرمان مطالعه نکردیم، «نهج البلاغه» که یک جلد بیشتر نیست را مطالعه نکردیم، نود درصد علمای اهل سنت هم، «صحیح بخاری» را یک دور از اول تا آخر مطالعه نکرده‌اند.

دوره‌هایی هم که این‌ها دارند، همان دوره «ختم صحیح بخاری»، مثل دوره‌های قرآن ما است که هر روز بعد از نماز یک صفحه می‌خوانیم. اصلاً خودمان هم نمی‌دانیم چه می‌خوانیم! فقط قرائت است.

«ختم صحیح بخاری» اهل سنت، قرائت «صحیح بخاری» است، همین‌طور از روی آن می‌خوانند و رد می‌شوند. مثل جوان‌های عادی که قرآن می‌خوانند و متوجه معنا نمی‌شوند، این‌ها هم به این شکلی می‌خوانند.

هشت، نه جلد «صحیح بخاری» را در یک سال باید قرائت کنند تمام بشود و برود. روزی ده دقیقه، یک ربع یا نیم ساعت می‌خواهند بخوانند تا در شب مبعث بیایند «ختم صحیح بخاری» بگیرند!!

پرسش:

این خلفاء که در کنار پیامبر در جنگ رفتند، نه کسی را کشتند و نه کسی را زخمی کردند و نه این‌ها تا حالا در جنگ‌هایی که همراه پیامبر بودند زخمی شدند؛ در صورتی که صحابه واقعی معمولاً در جنگ‌ها این اتفاق برایشان افتاده است.

پاسخ:

ما به این‌ها گفتیم شما جنگ نه، بلکه به ما بگویید يك دفعه يك خرمگسی روی شانه پیغمبر بوده این خلفاء آمدند این خرمگس را با مگس کش‌ها کنار زدند. اینها هیچی ندارند؛ یعنی ما از این سه نفر چیزی نداریم.

فقط در رابطه با «عثمان» این را داریم که در «هجرت حبشه» بوده است. آن هم شاید به خاطر دختر پیغمبر بوده که ازدواج کرده بود تا او را از مهلکه نجات بدهد لذا ایشان در آن جا رفته بود. ولی در مورد آن دو تا نداریم، «عمر» تا سال دهم خودش کافر بوده و ایمان نداشته، ابوبکر هم دنبال کارهای شخصی خودش بوده است!

یکی از علمای اهل سنت فکر کنم «محمود ابو ربه» یا دیگری باشد می‌گوید: آن زمانی که رسول اکرم در آن سه سال در «شعب ابی طالب» بدترین شکنجه‌ها را شبانه روز تحمل می‌کرد، خلفای ما، در کنار زن و بچه‌شان با راحتی زندگی می‌کردند!

شما جنگ را می‌گویید، شما ببینید قضیه «شعب ابی طالب» واقعا برای مسلمان‌ها کمرشکن بود، این‌ها حتی به اندازه‌ای که يك دانه نان جو بردارند آن‌هم خودشان نه، بدهند بستگان‌شان و ... این را ببرند به «بنی هاشم» که در «شعب ابی طالب» که در محاصره هستند به آن‌ها بدهند این کار را هم نکردند. یعنی حتی به اندازه يك تکه نان جو هم چیزی ندادند!

در حالیکه «ابوبکر» و «عثمان» مسلمان بودند. و «عمر» سال دهم تقریباً آخرین سال «شعب ابی‌طالب» بود که ایشان مسلمان شد؛ یعنی قبل از آمدن «بنی هاشم» از «شعب» بود یا بعدش در ذهنم نیست؛ ولی آخرهای «شعب» هر سه مسلمان بودند. ابابکر چه؟ عثمان چه؟ داماد پیغمبر هم است! اینها چرا کاری نکردند؟!

شما تاریخ را بگردید من که اصلاً یک مورد نتوانستم پیدا کنم که بگویند این‌ها در این ۳ سال، «بنی هاشم» را در «شعب ابیطالب» یاری رسانده باشند. چقدر مشرکین آزار رساندند. در آن‌جا مشکلات فراوانی بود که «ابوطالب» از دنیا رفت؛ حضرت خدیجه (سلام الله علیها) از دنیا رفت.

آن‌ها که شاخص بودند آن شکجه‌هایی که این‌ها در آن سه سال دیدند برای‌شان طاقت فرسا بود. مخصوصاً «ابوطالب» وقتی از دنیا رفت، کمر پیغمبر شکست، دیگر بعد از «ابوطالب» رسول گرامی هیچ امنیت جانی احساس نمی‌کند.

آغاز بحث...

در رابطه با مشروعیت عمل به سنت، گفتیم ما یک مقدمه‌ای می‌آوریم بعد وارد آیات بشویم که این‌ها آوردند «جبرئیل»:

«کان جبریل ينزل على النبي بالسنة كما ينزل عليه بالقرآن»

فتح الباري شرح صحيح البخاري؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي

الوفاة: ٨٥٢ ، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب، ج ١٣، ص ٢٩١

از «ابو حنیفه» دارند:

«لولا السنة ما فهم أحد منا القرآن»

قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث؛ اسم المؤلف: محمد جمال الدين القاسمي الوفاة: ١٣٣٢ هـ،

دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م، الطبعة: الأولى، ج ١، ص ٥٢

«احمد ابن حنبل»:

«إِنَّ السُّنَّةَ تُفَسِّرُ الْكِتَابَ وَتُبَيِّنُهُ»

جامع بيان العلم وفضله؛ اسم المؤلف: يوسف بن عبد البر النمري الوفاة: ٤٦٣، دار النشر: دار الكتب

العلمية - بيروت - ١٣٩٨، ج ٢، ص ١٩٢

«الباني» هم مي گويد نمي تواني قرآن را بدون سنت بفهمي:

«ولو كنت في اللغة سيويه زمانك»

صفة صلاة النبي من التكبير إلى التسليم كأنك تراها؛ المؤلف: الألباني، محمد ناصر الدين (المتوفى):

١٤٢٠هـ)، ص ١٧١، الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع - الرياض، ج ١، ص ١١٧

امير المؤمنين به «ابن عباس» مي گويد برو با «خوارج» مناظره كن ولي نه با قرآن؛ چون وقتي با قرآن مناظره

كني قرآن:

«ذو وجوه تقول ويقولون»

شما مي گويي آن ها مي گويند؛ ولي سنت خيلي واضح و روشن است. «ابن عباس» رفت با سنت با «خوارج»

مناظره كرد:

«فلم تبق بأيديهم حجة»

الإتقان في علوم القرآن، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن السيوطي، دار النشر: دار الفكر - لبنان -

١٤١٦هـ - ١٩٩٦م، الطبعة: الأولى، تحقيق: سعيد المندوب، ج ٢، ص ٤١٠

پرسش:

بخواهیم با سنت مناظره کنیم، دیگر قرآن از حجیت می افتد!

پاسخ:

نه بحث حجیت قرآن نیست. شما ببینید حضرت امیر می فرماید:

«سَيَأْتِي قَوْمٌ يُجَادِلُونَكُمْ، فَخُذُوهُمْ بِالسِّنِّ»

کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال؛ اسم المؤلف: علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي

الوفاة: ٩٧٥هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٩هـ-١٩٩٨م، الطبعة : الأولى، تحقيق:

محمود عمر الدمياطي، ج١، ص ١٩٦، ح ١٦٤٥

آن که آیات قرآن را توضیح می دهد که مراد خدا چیست، سنت است. شما یک آیه می گویی او می گوید برداشت من این است، من می گویم روایت داریم مراد خدا این بوده، دیگر نمی تواند چیزی بگوید. وقتی روایت آمد پیغمبر می گوید مراد خدای عالم این است چه کار می خواهید بکنید؛ قرآن می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند

سوره مائده (٥): آیه ٥٥

پیغمبر می گوید مراد علی ابن ابیطالب است. شما هزاربار بگو برداشت من این است؛ آن موقع برداشتتان بی ارزش است.

یا آیه تطهیر است، ما شاید بیش از ۷۰-۸۰ تا روایت داریم که پیغمبر می‌گوید مراد، من، حضرت امیر و حضرت زهرا و حسنین (سلام الله علیهم) هستیم، شما هزار تا هم بیاور بگو نه برداشت من این است؛ این نمی‌شود! وقتی سنت آمد، سنت فصل الخطاب است.

لذا بحث حجیت قرآن نیست؛ سنت، تبیین قرآن است، شما می‌گویید من این را می‌فهمم! می‌گوید آقا تو می‌فهمی، پیغمبر هم این‌طوری می‌گوید، نهایتاً اجتهاد در برابر نص می‌شود. یکی از بزرگان اهل سنت، «ایوب سختیانی» است که «ابن حجر» می‌گوید:

«كان ثقة ثبتا في الحديث و... وهو ثقة لا يسأل عن مثله»

تهذیب التهذیب، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار

الفکر - بیروت - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴، الطبعة: الأولى؛ ج ۱، ص ۳۴۸

می‌گوید: به قدری مقامش بالا است که اصلاً نمی‌شود درباره‌اش حرف زد، ایشان می‌گوید:

« إذا حدث الرجل بالسنة فقال دعنا من هذا وحدثنا من القرآن »

اگر کسی گفت: سنت را رها کن و از قرآن برای ما حرف بزن!

اگر همچنین فردی شد:

« فاعلم انه ضال مضل »

الكفاية في علم الرواية؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي الوفاة: ۴۶۳، دار

النشر: المكتبة العلمية - المدينة المنورة، تحقيق: أبو عبدالله السورقي، إبراهيم حمدي المدني، ج ۱، ص

خیلی واضح و روشن است!

همچنین «ابو قلابه» که «ذهبی» درباره او می‌گوید: «الإمام الشيخ الإسلام!» و «ابن سعد» می‌گوید: «ثقة»؛ ایشان هم می‌گویند:

«إذا حدث الرجل بالسنة فقال دعنا من هذا وهات كتاب الله»

اگر کسی گفت: سنت را رها کن قرآن را بیاور!

«فاعلم أنه ضال»

بدان که این آدم گمراهی است!

الطبقات الكبرى؛ اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري، دار النشر: دار صادر

– بيروت؛ ج ۷، ص ۱۸۴

«آلوسی» هم دارد:

«كان جبريل عليه السلام ينزل بالسنة كما ينزل بالقرآن، والمتبادر من لحن الخطاب أن جميع ما ينطق

به عليه الصلاة والسلام من ذلك ليس عن إلقاء شيطاني كما أنه ليس عن هوى»

روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، اسم المؤلف: العلامة أبي الفضل شهاب الدين

السيد محمود الألوسي البغدادي الوفاة: ۱۲۷۰هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت، ج ۱۷،

ص ۱۸۳

می‌گویند: کل آنچه که پیغمبر به زبان می‌آورد تمام این‌ها وحی است، حتی اگر مسائل غیر احکامی باشد مثل

شوخی‌های پیغمبر! می‌گویند یا رسول الله:

«يا رَسُولَ اللَّهِ انك تُدَاعِبُنَا»

فرمود:

«اني لَا أَقُولُ الا حَقًّا»

از زبان من، حزق چیزی بیرون نمی آید!

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: ۲۴۱، دار النشر:

مؤسسة قرطبة - مصر، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۸۷۰۸

عرض کردم آقای «درایتی» طعنه زده، با بی ادبی می گوید: مثلاً پیغمبر می گوید برو دستشوی، آیا رفتن به دستشویی واجب است؟

این دیگر نهایت بی ادبی است، که بخواهد مثال بزند یک مثال وقیح می زند؛ یعنی این قصد جسارت به نبی مکرم است. اگر جلوی من همچنین حرفی بزند من جوابش را می دانید چه می گویم؟ عبارت آقای «خویی» را می آورم.

آقای «خویی» می گوید: اهل بیت ولایت تشریحی شان در حدی است که می توانند زن کسی را طلاق بدهند، هم برای خودشان عقد بخوانند و هم برای دیگری. من به ایشان می گویم آقای «درایتی»! اگر پیغمبر همسرت را طلاق بدهد و او را به عقد ازدواج فلان آقا در بیاورد این هم واجب است!! آدم اینها را باید یک مقداری در این قضایا سوزاند و آتش شان زد!!

ایشان دنبال مسخره کردن است. می گویم نه، پیغمبر بگوید همسرت را طلاق بده به عقد من در بیاور و یا نفر دوم باشد، نوش جانش است؛ باید در جلسه خیلی باز کرد که حسابی بسوزد دیگر از این حرفها نزند.

این‌طور افراد را باید سوزاند، در غیر این صورت، این‌ها دست بردار نیستند و با بحث‌های علمی هم با این‌ها نمی‌شود حرف زد. با بحث‌های علمی شما بگویی این می‌تواند بگوید یا نمی‌تواند بگوید؛ این دارد هُو می‌کند، هُو کردن را باید هُو بدترش کرد! فرمود:

(وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵

همان روایتی که ما از امام هشتم (سلام الله علیه) برای دوستان خواندیم که وقتی «یحیی بن ضحاک» به امام رضا در مناظره طعنه می‌زند، می‌گوید شما آمدید خلیفه و امامی که همه راضی شدند و همه او را صلاح دیدند، و خیر الناس دیدند را، رها کردید و دنبال امامت علی هستید که مردم راضی نشدند و او را خیر الناس ندانستند. امام رضا نیامد ادله بیاورد «حدیث غدیر»، یا «حدیث ثقلین» یا «حدیث منزلت» را بگوید؛ بلکه حضرت فرمود: آن آقای که خودش می‌گوید:

«ولیت علیکم ولست بخیرکم»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي -

بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۱۱، ص ۳۳۶

این آقا یا راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید! اگر راست می‌گوید که **«لست بخیرکم»**، دیگر صلاحیت خلافت ندارد، نه تنها صلاحیت ندارد، بلکه دیگران را هم تکذیب کرده!

می‌گوید آی مردم! صحابه‌ای که می‌گویند من خیر الناس هستم، همه‌تان دروغ می‌گویید! حضرت رضا (سلام الله علیه) دو تا اشکال آن‌جا می‌کند می‌گوید: «لست بخیرکم»، هم عدم صلاحیت خودش را تثبیت می‌کند و هم تمام صحابه را هم دروغگو می‌داند!!

حالا این را راست گفته یا دروغ گفته؟ اگر راست گفته این دو تا اشکال دارد، اگر نه، دروغ گفته؛ پس آدم دروغگو صلاحیت برای خلافت ندارد.

«یحیی بن ضحاک» حاج و واج ماند و هر چه «مأمون» گفت چرا جواب نمی‌دهی؟ گفت امام رضا کاری نکرد که من بتوانم جواب بدهم!

من بارها گفتم و دو شب پیش در مسجد «حضرت زینب» هم گفتم، یکی از چیزهایی که ما باید بر خودمان واجب کنیم و قسم بخوریم و عهد کنیم و نذر بکنیم، مطالعه کتاب «احتجاج» مرحوم «طبرسی» یا کتاب «المناظرات فی الإمامه - عبدالله حسن» است که باید هر شب نیم ساعت مطالعه کنیم.

مناظراتی که برای ائمه (علیهم السلام) است، مناظراتی که برای صحابه بوده، مناظراتی که برای علما بوده، روی این‌ها یک مقداری فکر بکنیم؛ ببینید ورود این‌ها در مناظرات‌شان چطوری است؟ عملیات داخل مناظره چطوری است؟ خروج‌شان چطوری است؟ این‌ها را در یک دفتری به نام «فن مناظره» جمع کنیم، که در بحث‌های مان از این روش‌ها استفاده کنیم.

مثلاً حضرت رضا حدود ۳۰ - ۴۰ مورد مناظرات داشته، در مناظرات یک دفعه با علمای اهل سنت دارد صحبت می‌شود که می‌گویند: شما معتقد هستید که مثلاً ائمه افضلیت‌شان در حد انبیاء یا بالاتر از انبیاء است، دلیلی هم دارید؟ حضرت شروع می‌کند می‌گوید در رابطه با:

(سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ)

سلام بر نوح در میان جهانیان باد!

سوره صافات (۳۷): آیه ۷۹

تمام پیامبران را سلام فرستاده از طرفی هم در قرآن:

(سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ)

سلام بر ابراهیم!

سوره صافات (۳۷): آیه ۱۳۰

داریم؛ پس این مشخص می‌شود که «آل یاسین» هم، هم رتبه انبیاء است، به طوری که «مأمون» و هم علمای اهل سنت آن‌جا نشسته بودند متقاعد می‌شوند. حضرت رضا شش، هفت تا آیه را کنار هم می‌چیند و نتیجه می‌گیرد.

یک دفعه بحث، بحث این طوری است، یک دفعه نه، بحث، بحث جدلی است. از اول طرف دارد حمله می‌کند؛ از اول با شبهه وارد می‌شود؛ حضرت هم با شبهه، شبهه را جواب می‌دهد.

من يك مرتبه برای دوستان گفتم که ما یک روزی با چند نفر از دانشجویها بحث می‌کردیم یکی از دانشجویها گفت «امام خمینی» - البته با این تعبیری که من می‌گویم نه، با یک عبارت دیگری گفت - ایشان آمده یک فتوای شیعی در «تحریر الوسيله» داده که آدم خجالت می‌کشد بیان کند! گفتم چه گفته؟ گفت: می‌گوید:

«يجوز الوطى فى ادبار النساء»

من هم گفتم: اگر «امام خمینی» فتوا می‌دهد علمای شما عمل می‌کنند؛ این را که گفتم عصبانی و ناراحت شد.
گفتم در «الدر المنثور سیوطی» ذیل آیه:

(نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ)

زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند؛ پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آنها آمیزش کنید.

سوره بقره (۲): آیه ۲۲۳

از «امام مالک» سوال می‌کنند:

«سألت مالك بن أنس عن وطء الحلائل في الدبر»

سرش خیس بود تازه از حمام آمده بود گفت:

«فقال لي: الساعة غسلت رأسي منه»

الدر المنثور؛ اسم المؤلف: عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطي الوفاة: ۹۱۱، دار النشر: دار الفكر

- بيروت - ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۶۳۸

از این بهتر؟ یا از «قاضی القضاة مکه - ابن ابی ملیکه» سوال می‌کنند:

«سئل أبو الدرداء عن إتيان النساء في أدبارهن فقال هل يفعل ذلك إلا كافر قال روح فشهدت بن أبي

ملیكة يسئل عن ذلك»

می‌گوید:

«فقال قد أردته من جارية لي البارحة»

شب گذشته می‌خواستم با یکی از همسرانم همین کار را بکنم.

«فاعتاص علي»

تن نمی‌داد می‌گفت دردش می‌آید و اذیت می‌شود.

«فاستعنت بدهن أو بشحم»

روغن مالی کردم پماد مالیدم راضی شد!

«جامع البيان عن تأويل آي القرآن؛ اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري أبو جعفر

الوفاء: ٣١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٥، ج ٢، ص ٣٩٥

گفتم: اگر علمای ما فتوا می‌دهند، علمای شما روغن مالی کردن هم به شماها آموزش می‌دهند! سرش را پایین انداخت و هیچ حرفی هم نمی‌توانست بزند. ما باید یک مقداری دقت کنیم (وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛ یعنی هر کجا به تناسب باید ما جواب بدهیم.

«ابن ابی مُلیکه» قاضی القضاة مکه بود در زمان «عبدالله زبیر» و «ذهبی» هم درباره او می‌گوید: «مجمع علی

ثقة»!

پس ما باید هر کجا به تناسب باید جواب بدهیم. «مؤمن الطاق» یک دفعه با «ابو حنیفه» بحث می‌کرد؛ «ابو حنیفه» گفت که «مؤمن الطاق»! شنیدم که شماها دست چپ میتان را قطع می‌کنید که فردای قیامت مجبور بشوند پرونده‌اش را به دست راستش بدهند چون:

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ (

پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود... او در یک زندگی (کاملاً) رضایتبخش قرار خواهد داشت

سوره الحاقه (۶۹): آیه ۱۹ تا ۲۱

گفت ما هم شنیدیم که وقتی کسی از شما می‌میرد یک شلنگی به مقعدش وصل می‌کنید، و در شکمش آب می‌ریزید که فردای قیامت تشنه نشود!! «ابو حنیفه» گفت هم حرف من دروغ بود هم حرف تو؛ ولی حرف تو خیلی کارگتر بود! یا مثلاً وقتی امام صادق از دنیا رفته بود «ابو حنیفه» می‌گوید:

«مَاتَ إِمَامُكَ»

«مؤمن الطاق» هم در وسط کوچه می‌گوید:

«إِمَامُكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»

الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ نویسنده: طبرسی، احمد بن علی، ناشر: نشر مرتضی، محقق / مصحح:

خرسان، محمد باقر، ج ۲، ص ۳۸۱

همان اشاره به شیطان است که:

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (

فرمود: «تو از مهلت یافتگانی! (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی.»

سوره حجر (۱۵): آیه ۳۷ و ۳۸

ولذا در این قضایا ما باید یک مقداری حاضر جوابی با رعایت ادب و تناسب اشکال با شبهه‌ای که دارد می‌کند داشته باشیم. من بارها گفتم جواب‌های نقضی کاری می‌کند که صد تا جواب حلّی نمی‌تواند بکند. چون تار و پود فکری طرف را به هم می‌زند. لذا ما باید تلاش کنیم در کنار جواب‌های حلّی‌مان، یکی دو تا جواب نقضی هم پیدا کنیم.

اگر دوستان کتاب «نقد قفاری» ۳ جلدی که ما نوشتیم را ملاحظه کنند، خواهند دید که ما در غالب موارد، تلاش کردیم با جواب نقضی جواب بدهیم!

مثلاً می‌گویید شما در «کافی» همچین روایتی دارید، ما هم آوردیم شما هم در «بخاری» فلان روایت را دارید، چه جوابی دارید؟ هر جوابی از روایت «بخاری» دارید ما هم از روایت «کافی» می‌دهیم؛ یعنی وقتی به این شکل می‌شود، دیگر این‌ها هیچ جوابی نمی‌توانند بگویند. یعنی وقتی می‌آیند توجیه می‌کنند، ما هم می‌گوییم همان توجیهی که شما کردید ما هم روایت «کافی» را همان توجیه می‌کنیم؛ «الکلام، الکلام».

مثلاً دارند شما قائل به تحریف قرآن هستید، من با یکی از مفتیان «مکه» بحث می‌کردم داستانش را قبلاً برای دوستان گفتم، یکی از جلسات شیرین برای من در «مکه» بود. روزی بعد از نماز ظهر کنار من آمد، اول سوال کرد که شما بعضی وقت‌ها یک پارچه‌ای سرت می‌پیچی و این‌جا می‌آیی، امروز آن پارچه را نیپچیدی!؟

ما یکی دو مرتبه با لباس روحانی رفتیم ولی بعض وقت‌ها دیگر با لباس شخصی می‌رفتیم گفتم: آن عبا و عمامه است و الآن هوا گرم است که نیپوشیدم!

گفت: شما حاضر هستید با هم مناظره کنیم؟ گفتم: مناظره نه، گفتگوی دوستانه حرفی ندارم! بعد دیدم به ده، پانزده نفر از دانشجویهای ما اشاره کرد، آمدند یک مقداری جا خوردم که قضیه چیست؟

یکی از دانشجویها به نام آقای «محمدی» دانشجوی «دانشکده الهیات دانشگاه تهران» بود، دید خیلی حال من خراب شد گفت: حاج آقا ناراحت نشوید، چند روزی ما را طبقه بالا می‌برد با ما صحبت می‌کند می‌گوید: "تقصیر شما نیست، تقصیر علمای شما است که جاهل هستند شما را گمراه می‌کنند؛ فردا من یکی از علمای تان را پیدا کنم با هم مناظره کنیم تا ثابت کنم که این‌ها جاهل هستند و ضالّ هستند شما را گمراه می‌کنند!"

گفتم: اگر این‌طوری است جای بدی نیامده! بعد شروع کرد و گفت: شما قائل به تحریف قرآن هستید، گفتم: شما تا به حال قرآنی در دست شیعه دیدی که مثلاً با این قرآن‌های شما فرق داشته باشد؟ مثلاً دو تا سوره بیشتر داشته باشد؟ گفت: نه؛ گفتم: از اساتیدتان هم شنیدید بگویند ما در دست شیعیان دیدیم یک قرآنی که با قرآن‌های سنی‌ها تفاوت دارد؟ گفت: نه؛ این را هم نشنیدم. گفتم: در تاریخ خواندید؟ گفت: نه نخواندم.

من بحث را طوری جلو بردم که برای دانشجویها کاملاً جا بیافتد. گفتم: از کجا دارید می‌گویید که شما قائل به تحریف قرآن هستید؟ گفت: آقای «نوری» کتابی به نام «فصل الخطاب فی تحریف الکتاب» نوشته. گفتم: چون «نوری» کتاب نوشته، دلیل بر این است که ما قائل به تحریف قرآن هستیم؟ گفتم: «نوری» یک نفر بوده است. گفت: نه، عقیده شما این است، گفتم: از ما یک نفر در تحریف کتاب نوشته؛ از شما «ابو داود سجستانی» متوفای ۳۱۶ قمری است کتابی نوشته به نام «المصاحف» و ثابت کرده که قرآن تحریف است. آقای «خطیب» از اساتید «دانشگاه الأزهر» است کتابی نوشته «الفرقان فی تحریف القرآن» که زمان «شلتوت» این را خواست چاپ کند نگذاشتند، بعد چاپ کرد.

گفتم: اگر از ما یک نفر کتاب نوشته، از شما که دو نفر نوشته، ماند چه بگوید! بعد گفت: شما در تحریف قرآن روایت دارید. گفتم از اول همین را بگو. اول این را بگو تا من برایت جواب بدهم چرا داری به خاکی می‌روی؟ گفتم: ما روایت داریم دلیل بر این است که ما قائل به تحریف قرآن هستیم؟ گفت بله.

گفتم: بفرمایید در اول سوره احزاب، «عایشه»، «عمر بن خطاب»، «ابو سعید خدری» روایت دارند که سوره احزاب را زمان پیغمبر ما می‌خواندیم، مثل سوره بقره بود یعنی ۲۸۰ تا آیه داشت. گفتم: الان سوره احزاب چند تا آیه دارد؟ گفت: نزدیک ۷۰ آیه! گفتم: ۲۰۰ تا آیه‌اش کجا رفته؟ ماند چه بگوید!

گفتم: «عایشه» می‌گوید پیغمبر که از دنیا رفت ما یک آیه قرآن در برک درختی نوشته بودیم، بز آمد آن برگ را خورد و آیه هم در شکم بز رفت، گفتم: این آیه چه بود در شکم بز رفت؟ این‌ها را شما چه کار می‌خواهید بکنید؟ هفت، هشت تا از این‌ها را گفتم اصلاً اعصابش به هم ریخت. دانشجویها هم می‌خندیدند گفت: من فردا برایت جواب می‌آورم. گفتم: چشم کجا؟ گفت همین جا.

ما فردا رفتیم نشستیم دانشجویها دنبال این‌طور قضایا هستند، دیدیم آمده گوشه‌ای خیلی ناراحت نشسته، یکی از دانشجویها گفت بروم او را بیاورم؟ گفتم: برو بیاور، او را آورد گفتم: چه شد؟ گفت فرصت نکردم بروم مطالعه کنم، جوابی نتوانستم پیدا کنم بعداً مطالعه می‌کنم جوابت را می‌آورم.

گفتم: شما به این آقایان دانشجویها می‌خواستید ثابت کنید که ما جاهل و گمراه هستیم این‌ها را از گمراهی نجات ندادید!

لذا وقتی جواب نقضی می‌آید دیگر هیچ راه گریزی ندارند. ما بیاییم ده تا دلیل بیاوریم بر این‌که قضیه این شکلی و آن شکلی است، این‌ها به هیچ وجهی فایده ندارد ولذا ما باید تلاش کنیم در کنار جواب‌های حلی، یکی دو تا جواب‌های نقضی هم ما داشته باشیم.

بحث دیگری که ما باید در مقدمه این بحث حجیت سنت، رویش کار بکنیم بحث «کتابه الحدیث فی عهد رسول الله» است، از طرف خاصه در این زمینه الی ما شاء الله روایت داریم. از اهل سنت «عبدالله بن عمرو عاص» است که جلسه قبل شیخ بزرگوارمان فرمودند که مربوط به «مکه» است. «عبدالله ابن عمرو» می‌گوید:

«كنت أكتب شيء أسمعه من رسول الله و أريد حفظه فنهتني قريش عن ذلك»

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي

الوفاة: ٢٣٥، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج

٥، ص ٣١٣

به گمان من از کلمه «فنهتني قريش» شيخ بزرگوار ما استفاده کرده که این جریان مربوط به «مکه» است و حال آن که «عبدالله» در زمان هجرت، ٧ سالش بوده است. آقایان به طور مفصل آورده‌اند. در «ویکی پدیا» آوردند «عبدالله» پسر «عمرو عاص» از تیره‌های «قريش» بود در سال ٧ قبل از هجرت متولد شده!

کلمه «قريش» در این جا نمی‌خواهد بگوید مال آن جا بوده. ما در روایت‌های دیگر هم داریم در «صحيح مسلم» «ابو هريره» می‌گوید بعد از فتح «مکه» پیغمبر یک خطبه مفصلی خواند:

«فَقَامَ أَبُو شَاهٍ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ»

این را برای من بنویسید حضرت فرمودند:

« اَكْتُبُوا لِأَبِي شَاهٍ ... مَا قَوْلُهُ اَكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَذِهِ الْخُطْبَةُ الَّتِي سَمِعَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»

صحيح مسلم؛ اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ٢٦١، دار النشر:

دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ٢، ص ٩٨٨، ح ١٣٥٥

در «مصنف ابن أبي شيبة» دارد:

«اكتبوا لأبي شاه فقال رجل من قريش»

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي الوفاة:

٢٣٥، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج ٧، ص

٤٠٦، ح ٣٦٩٢١

گفت آقا نه این قسمتش را ننویسید، و این قسمتش را بنویسید. این مال بعد از «فتح مکه» هم است؛ یعنی سال ٨ هجرت است و همچنین در «صحيح بخارى»:

«ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا الْإِذْخِرَ»

این داستان خیلی مفصلی دارد پیغمبر فرمود که در ایام حج، گیاهان «مکه» را نشکنید درختها را نبزید؛ «إذخر» در حقیقت یک گیاهی است در تالابها می‌روید و شبیه نی است وقتی خشک می‌شود به رنگ سفید می‌شود و بوی خیلی خوشی هم دارد؛ معمولاً این را برای پوشاندن روی قبر و بالای خانه‌هایشان از آن استفاده می‌کردند:

«ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا الْإِذْخِرَ فَإِنَّمَا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا

الْإِذْخِرَ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار

النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا،

ج ٦، ص ٢٥٢٢، ح ٦٤٨٦

کلمه «الإذخر» در حقیقت مفردش «إذخره» می‌شود ولذا قضیه آقای «عبدالله ابن عمرو عاص» مربوط به «مکه» نیست، مال «مدینه» است که می‌گوید من هر چه از پیغمبر می‌شنیدم می‌نوشتم:

«فنهتني قريش وقالوا تكتب كل شيء تسمعه من رسول الله e ورسول الله e بشر يتكلم في الرضا والغضب قال فأمسكت فذكرت ذلك لرسول الله e فقال أكتب فوالذي نفسي بيده ما خرج منه إلا حق وأشار بيده إلى فيه»

پیامبرگفت از این دهان من، جز حق چیزی بیرون نمی‌آید!

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ج١، ص ١٨٧، ح ٣٥٩

هم در رابطه با «عبدالله بن عمرو عاص» و هم در رابطه با «ابو شاه» است. و موارد مختلف دیگری هم است. «اكتبوا لأبي ساه» هم در «صحيح بخاری»، هم «صحيح مسلم» و هم «مصنف ابن ابی شيبه» آمده و «ابن قیّم» هم در کتاب «التبيان» خودش می‌گوید:

«وقد صح عنه قال إني...»

تا الی آخر که همان بحث کتابت سنت است.

این نشان می‌دهد بر این که رسول اکرم در کنار قرآن، سنتی که بیان می‌کرد دستور می‌داد این‌ها را بنویسید تا این نوشته‌ها بماند. اگر سنت، حجت نیست برای چه می‌خواهند بنویسند؟ شیخنا یک سوال دیگری فرمودید یادم رفت چه بود!

پرسش:

چند جلسه قبل راجع به «یزید ابن ابی سفیان» پرسیدم. مرحوم آقا «شیخ عباس» در «تتمة المنتهی» دارد که در سال ۱۳ هجری در زمان خلافت عمر، «یزید ابی سفیان» را حاکم «شامات» قرار داد. بعد از این که او مرد، معاویه را نصب کرد.

پاسخ:

یادم رفت ببینم، من تشکر می‌کنم شیخ بزرگوار یک چیزهایی می‌فرمایند ما می‌رویم می‌بینیم، گاهی بر اطلاعاتمان افزوده می‌شود.

اگر ایشان نوشته باشد به گمانم اشتباه است، در زمان ابوبکر بود. ابوسفیان آمد گفت اگر به من سهم ندهید، من در «مدینه» خون جاری می‌کنم، و سیل خون در «مدینه» راه می‌اندازم و ... آمدند پسرش «یزید» را برای خلافت «شام» گذاشتند. در سال ۱۸ هجرت هم بود در «شام» بیماری وبا آمد، خیلی‌ها مردند من جمله «یزید ابن ابی سفیان» هم در قضیه وبا مرد بعد معاویه به آنجا رفت. آنچه که در ذهن من است زمان ابوبکر بود. این را هم نگاه می‌کنم.

پرسش:

حضرت استاد! در زمان ابوبکر هنوز «شامات» فتح نشده بود. «شامات» در زمان خلیفه دوم فتح شده است.

پاسخ:

من فرمایش حضرتعالی را نفی نمی‌کنم. ان شاءالله من فردا این را یادم باشد حتماً نگاه می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته